

## **Impact of Neoliberal Policies on Humanities and Social Sciences in Iran**

**Abdollah Ghanbarloo\***

### **Abstract**

After the eight-year Iran-Iraq war, Iran's neoliberal economic policies led to a series of educational and research issues; a problem that has been experienced in many other countries. This paper aims to provide an analysis of the impact of the neoliberal economic policies during the postwar era on humanities and social sciences in Iran. The paper will argue that the neoliberal policies dragged Iran's humanities and social sciences into the market-oriented and power-oriented values. Neoliberal policies led to spread the corporate and marketized model of universities and research institutions, making them responsive to the needs of market and government agencies. Marketisation distorted educational goals and social functions of universities and research institutions. So, critical function of humanities and social sciences asking fundamental questions and informing the public, has become weak. In order to made convincing hypothesis, this paper has adopted a mixed method approach.

**Keywords:** Neoliberalism, Islamic Republic, Structural Adjustment, Humanities Education, Humanities Research, Privatization, Commercialization.

\* Associate Professor of International Relations in the Institute for Humanities and Cultural Studies,  
Tehran, ghanbarluphdirut@gmail.com

Date received: 16/3/03/2021, Date of acceptance: 30/06/2021



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



## تأثیر سیاست‌های نئولیبرال بر کارکرد علوم انسانی در ایران

عبداله قنبرلو\*

### چکیده

پس از پایان جنگ هشت‌ساله، گرایش دولت ایران به سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالیستی مسبب زنجیره‌ای از آثار اجتماعی شد که بخشی از آن در حوزه آموزش و پژوهش ملموس بوده است؛ تحولی پرمناقشه که علاوه بر ایران در کشورهای متعددی تجربه شده است. مقاله حاضر به بررسی آثار سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال بر توسعه علوم انسانی در ایران اختصاص دارد. سؤال مقاله این است که گرایش دولت ایران به سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال پس از پایان جنگ هشت‌ساله چه تأثیری در کارکرد علوم انسانی در این کشور گذاشت. فرضیه مقاله این است که گرایش مذکور علوم انسانی ایران را به سمت بازاری شدن سوق داد و آن را بیش از پیش در خدمت حفظ مناسبات ثروت و قدرت قرار داد. به عبارت دیگر، وجه انتقادی علوم انسانی به طرز قابل توجهی نادیده گرفته شد. برای دفاع از فرضیه مقاله از روش پژوهش ترکیبی استفاده خواهد شد. تلاش خواهد شد برای دفاع از فرضیه مذکور معتبرترین اطلاعات و داده‌های در دسترس مورد استفاده قرار گیرد.

**کلیدواژه‌ها:** نئولیبرالیسم، جمهوری اسلامی، تعدیل ساختاری، آموزش و پژوهش علوم انسانی، خصوصی‌سازی، تجاری‌سازی.

\* دانشیار روابط بین‌الملل، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ghanbarluphdirut@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۲۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۰۹



## ۱. مقدمه

ایران یکی از کشورهایی است که طی دهه‌های اخیر به‌انحای مختلف تحت‌تأثیر گفتمان نئولیبرالیسم قرار داشته و جهت‌گیری اقتصادی‌اش به‌نحو ملموسی در این مسیر حرکت کرده است. انقلاب اسلامی اساساً پایه‌ریزی اقتصاد با محوریت بخش خصوصی را به‌چالش کشید و از حضور تعیین‌کننده دولت در آن دفاع کرد. این نکته در اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی تصریح شده است. با شروع جنگ ایران و عراق، این تصور که تمرکز دولت بر مالکیت و مدیریت بخش عمده‌ای از صنایع و فعالیت‌های اقتصادی کشور اجتناب‌ناپذیر است تقویت شد؛ از این‌رو، بسیاری از فعالیت‌های اقتصادی کشور تحت‌کنترل کامل دولت قرار گرفت. پس از پایان جنگ، دولت هاشمی رفسنجانی به تدوین برنامه‌های بازسازی و توسعه اقتصادی اقدام کرد که مستلزم حضور فعال‌تر بخش خصوصی در اقتصاد ملی بود. ضرورت تقویت بخش خصوصی بعدها در دولت‌های دیگر نیز احساس شد و به‌تبع آن سیاست‌های متنوعی در این راستا اتخاذ گردید.

باین‌که حضور پررنگ دولت در اقتصاد استمرار داشت، اما برای میدان‌دادن به بخش خصوصی حرکت‌هایی صورت پذیرفت که نتیجه‌اش فاصله‌گرفتن هرچه بیشتر اقتصاد ملی از فضای دولت‌محورانه دهه ۱۳۶۰ بود. گرایش به سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال به‌نحو ملموسی تداوم یافت. این جهت‌گیری نئولیبرالیستی مسائلی به‌دنبال داشت که مشابه تجربه کشورهای دیگر جهان فضای اجتماعی کشور را تحت‌تأثیر قرار داد. بخش آموزش و پژوهش خصوصاً در بخش علوم انسانی به‌نحو قابل‌توجهی با مسائل ناشی از خصوصی‌سازی و آزادسازی اقتصاد درگیر شد. این مسئله مبنای مقاله حاضر است. سؤال مقاله این است که گرایش دولت ایران به سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال در دوره پس از جنگ هشت‌ساله چه تأثیری در کارکرد علوم انسانی در این کشور گذاشت. فرضیه مقاله این است که گرایش مذکور علوم انسانی در ایران را به‌سمت بازاری‌شدن سوق داد و آن را بیش‌ازپیش در خدمت حفظ وضع موجود قرار داد. به‌عبارت‌دیگر، نقش انتقادی و تحول‌خواهانه علوم انسانی به‌طرز قابل‌توجهی نادیده گرفته شد. روش پژوهش در این مقاله ترکیبی است که در آن، یافته‌های پژوهشی کمی و فرایندهای پژوهشی کیفی تلفیق می‌شوند. برای دفاع از فرضیه حتی‌الامکان تلاش خواهد شد از معتبرترین اطلاعات و داده‌های در دسترس استفاده شود.

## ۲. گرایش به سیاست‌های نئولیبرال در ایران

استفاده از واژه نئولیبرال برای اقتصاد ایران از نگاه عده‌ای ناظران ناروا قلمداد می‌شود، چراکه نه در دولت ایران تمایل ملموسی برای حرکت در مسیر نئولیبرالیسم ابراز شده و نه اساساً اقتصاد ایران از سیستم اقتصادی ثابت و یک‌پارچه‌ای برخوردار بوده که بتوان آن را نئولیبرال نامید. آشکار است که اقتصاد ایران حاوی مشخصه‌هایی است که توصیف آن بر چسب واحدی مثل نئولیبرال ممکن نیست، اما اگر نئولیبرالیسم را در قالب اصول و سیاست‌های معینش در نظر بگیریم، قابل انکار نیست که طی دهه‌های اخیر در اقتصاد ایران گرایش قابل توجهی به آن‌ها وجود داشته است.

گفتمان حاکم بر سال‌های اولیه انقلاب به دلایلی چون شرایط اقتصادی دوره پهلوی و ایدئولوژی اسلامی انقلاب اساساً مخالف سیاست‌های خصوصی‌سازی و آزادسازی بود. به دنبال سقوط نظام سلطنتی، روند دولتی‌کردن اقتصاد آغاز شد. از بهمن ۱۳۵۷ تا زمان تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی در فروردین ۱۳۵۹، شورای انقلاب بیش از شصت مصوبه داشت که به موجب آن‌ها تدریجاً حقوق و اختیارات اداره بسیاری از شرکت‌ها و مؤسسات خصوصی عمدتاً به دولت، مؤسسات وابسته به دولت، و یا نهادهای تازه تأسیسی که به همین منظور ایجاد شده بودند واگذار شد. در چهارچوب این مصوبات، که بخشی از آن‌ها چندی بعد در قانون اساسی تأیید شد، برنامه‌های مختلفی چون تأسیس بنیاد مستضعفان، ملی کردن بانک‌ها، ملی کردن مؤسسات بیمه و مؤسسات اعتباری، ملی کردن اراضی، و انتقال مالکیت و مدیریت بسیاری از صنایع و شرکت‌ها به دولت در دستورکار قرار گرفت. به این ترتیب، در زمان تصویب قانون اساسی، جریان خصوصی‌زدایی و دولتی‌کردن اقتصاد ایران پیشرفت زیادی کرده بود (رشیدی ۱۳۷۷: ۵۸-۶۵).

تسلط دولت بر اقتصاد ملی در قانون اساسی جدید رسمیت یافت. مختصات سیستم اقتصادی کشور در فصل چهارم این قانون ترسیم شده است. اصل ۴۳ برای اقتصاد کشور اهدافی چون تأمین استقلال اقتصادی، تأمین نیازهای مردم در جریان رشد، و ریشه‌کن کردن فقر و محرومیت در نظر می‌گیرد. اصل ۴۴ اقتصاد کشور را برپایه سه بخش دولتی، تعاونی، و خصوصی تعریف می‌کند: دولتی، تعاونی، و خصوصی. این اصل تصریح می‌کند: «بخش دولتی شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانک‌داری، بیمه، تأمین نیرو، سدها و شبکه‌های بزرگ آبرسانی، رادیو و تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتی‌رانی، راه و راه‌آهن، و مانند این‌هاست که به صورت مالکیت عمومی

و در اختیار دولت است». در اصل ۴۵ اضافه شده: «انفال و ثروت‌های عمومی از قبیل زمین‌های موات یا رهاشده، معادن، دریاها، دریاچه، رودخانه‌ها و سایر آب‌های عمومی، کوه‌ها، دره‌ها، جنگل‌ها، نزارها، بیشه‌های طبیعی، مراتعی که حریم نیست، ارث بدون وارث، و اموال مجهول‌المالک، و اموال عمومی، که از غاصبین مسترد می‌شود، در اختیار حکومت اسلامی است». این اصول به‌روشنی حکایت از آن دارند که مسئولیت اقتصادی دولت در جمهوری اسلامی بسیار سنگین است (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران).

در عمل، اقتصاد ایران در سال‌های پس از انقلاب قویاً تحت کنترل دولت قرار گرفت. تسلط عملی دولت بر اقتصاد چندی بعد با آغاز جنگ ایران و عراق، که تجهیز امکانات کشور توسط دولت را ضروری می‌کرد، تشدید شد. دولت در دوره جنگ به موازات اداره جنگ برای تحکیم پایه‌های اقتصادی کشور تلاش می‌کرد. برنامه‌های عمرانی دولت در دوره جنگ بیش از این که در قالب پروژه‌های بلندپروازانه توسعه اقتصادی و صنعتی تنظیم شوند در جهت کمک به خودکفایی کشور به‌اجرا گذارده شدند. از مهم‌ترین حوزه‌هایی که دولت ایران طی دوره جنگ بر خودکفاسازی آن تأکید داشت کشاورزی بود (مؤمنی ۱۳۷۵: ۱۵۸).

در کنار این‌گونه دستاوردها، ناکامی‌های قابل توجهی نیز حادث شدند. در سال‌های پایانی جنگ، افزایش شدید هزینه‌های دفاعی از یک سو و کاهش قیمت نفت از سوی دیگر نگرانی دولت در مورد ادامه تأمین نیازهای اقتصادی کشور را افزایش داد. به همین منظور، برنامه دوساله‌ای تحت عنوان برنامه «شرایط نوین استقلال اقتصادی کشور»، که مشتمل بر مجموعه‌ای از سیاست‌ها برای سال‌های ۱۳۶۵-۱۳۶۶ بود، تدوین شد. از ویژگی‌های مهم برنامه مذکور این بود که تاحدی از تفکر دولت‌گرا فاصله گرفته و به سمت اقتصاد بازار نزدیک شده بود (نیلی ۱۳۸۶). هدف این بود که از ظرفیت‌های اقتصاد بازار برای بهبود اوضاع و تأمین هزینه‌های دولت استفاده شود. با وجود این اقدامات، اقتصاد ایران در سال‌های پایانی جنگ به مشکلات شدیدی برخورد، به نحوی که اساساً ادامه جنگ را ناممکن می‌ساخت (دژپسند و رئوفی ۱۳۸۷).

تجربیات تلخ اقتصاد دولتی در دوره جنگ، خصوصاً سال‌های پایانی آن، تصمیم‌گیران کشور در دوره پس از جنگ را به این نتیجه رساند که قرارگرفتن اقتصاد کشور در مسیر رشد و توسعه نیازمند اصلاحات ساختاری است. اقتصاد ایران از اواخر دهه ۱۹۸۰ عملاً به پذیرش سیاست‌های نئولیبرالی گرایش پیدا کرد که در چهارچوب آن تمایل به

## تأثیر سیاست‌های نئولیبرال بر کارکرد علوم انسانی در ایران (عبداله قنبرلو) ۱۶۱

خصوصی‌سازی و آزادسازی افزایش و به‌موازات آن میزان نسبی یارانه‌ها کاهش پیدا کرد. این جهت‌گیری در جهت توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به‌ضرورت انجام اصلاحات ساختاری صورت می‌گرفت، اما برخلاف بسیاری از کشورهای جهان، که در تبعیت خویش از توصیه‌های این نهادها شفاف و ثابت‌قدم بودند، دولت ایران از همان ابتدا سعی می‌کرد خود را مستقل از رهنمودهای خارجی نشان دهد و بعضاً در چهارچوب مصالح سیاسی و اجتماعی داخلی از سیاست‌های نئولیبرالی عقب‌نشینی می‌کرد. در همه دولت‌های پس از جنگ حتی دولت اصول‌گرای نهم و دهم گرایش ملموسی ولو ناقص به بهره‌گیری از سیاست‌های نئولیبرال وجود داشته است (Povey 2016: 9).

در آغاز کار، از تدابیر نئولیبرالی برای جبران مشکلات اقتصادی به‌جامانده از دوره جنگ بهره گرفته شد. اعمال سیاست تثبیت دستوری مجموعه‌ای از قیمت‌ها در سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸ به‌همراه افزایش مستمر سطح عمومی قیمت‌ها، که به‌حدود سی صد درصد می‌رسید، باعث شده بود که قیمت نسبی کالاهای اساسی و ضروری کاهش شدیدی داشته باشد. نتیجه دست‌کاری در قیمت‌ها عدم تعادل چشم‌گیری بود که دربرابر رشد و توسعه کشور اختلال ایجاد می‌کرد. در آغاز دوران سازندگی، این جمع‌بندی شکل گرفت که نتیجه عدم تعادل‌ها مانا شدن تورم هم‌راه با رکود و تعمیق فقر و نابرابری خواهد بود. این‌گونه نقش‌آفرینی دولت به‌جای هدایت کشور به‌سمت توسعه موجب توزیع عادلانه فقر می‌شود. بر این مبنا، حصول به قیمت‌های تعادلی در سرلوحه سیاست‌های کلی برنامه اول توسعه جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت و سیاست‌های تعدیل ساختاری به محور اصلی سیاست‌گذاری دولت با هدف برقراری قیمت‌های تعادلی در تمام بازارها تبدیل گردید (نیلی ۱۳۷۷: ۲۲۴-۳۵۹).

اگرچه دولت پس از جنگ مشهور به «دولت سازندگی» انگیزه زیادی برای انجام برنامه تعدیل داشت، پس از آن دولت هم‌میل به خصوصی‌سازی ادامه داشت. در سال ۱۳۶۹، سازمان برنامه و بودجه و بانک مرکزی گزارش‌هایی منتشر کردند که از استراتژی تعدیل ساختاری دولت حکایت داشتند. در گزارش سازمان برنامه و بودجه تحت عنوان «برنامه تعدیل اقتصادی» سالم‌سازی بافت‌های اقتصادی کشور مستلزم ایجاد تعادل در بخش‌های مختلف قلمداد شد و تصریح شد که در دوره تعدیل بایستی فضای اقتصادی کشور رقابتی شود، سرمایه‌گذاری تشویق شود، و تولید بالا رود تا اسباب رشد و توسعه فراهم شود. در گزارش بانک مرکزی با عنوان «سیاست تعدیل اقتصادی» هم آمده که مشکلات اقتصادی

کشور از تخصیص‌های نادرست منابع نشئت گرفته و راه‌حل این است که به نیروهای بازار اجازه فعالیت آزادانه داده شود (به نقل از مؤمنی ۱۳۸۶: ۲۳۰-۲۳۳).

تدریجاً، موضوع خصوصی‌سازی به بحث داغ درباره اقتصاد ایران تبدیل شد، خصوصاً که در فرایند اجرا با مسائل و موانع مختلفی درگیر بود. به تبع مسائلی که پیش روی پروژه خصوصی‌سازی وجود داشت تصمیم‌گیران کشور تلاش داشتند گشایش‌هایی در جهت تسهیل کارها ایجاد کنند. این نکته در اسناد برنامه‌های توسعه قابل درک است. برای نمونه، با مطالعه قانون برنامه چهارم توسعه (مصوب سال ۱۳۸۳) می‌توان مشاهده کرد که مقررات خصوصی‌سازی در آن جامع‌تر و روشن‌تر از برنامه‌های پیشین است. به موجب ماده ۶ این قانون به دولت اجازه داده شد از همه روش‌های امکان‌پذیر اعم از مقررات‌زدایی، واگذاری مالکیت و مدیریت، تجزیه به منظور واگذاری، انحلال، و ادغام شرکت‌ها استفاده شود. طبق برنامه چهارم، تداوم فعالیت شرکت‌های دولتی تنها با این شرایط ممکن شناخته شد: ۱. فعالیت آن‌ها انحصاری باشد و ۲. بخش دولتی انگیزه‌ای برای فعالیت در آن زمینه نداشته باشد. دولت مکلف شد حداکثر تا سال سوم برنامه نسبت به اصلاح ساختار و سودآوری شرکت‌های دولتی، که به استناد صورت‌های مالی سال اول برنامه زیاده بودند، اقدام و در غیر این صورت آن‌ها را منحل کند (هادی زنوز ۱۳۹۲: ۲۲۶-۲۲۷).

در سال‌های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ یک رخداد مهم دیگر در جهت کارآمدسازی اقتصاد ملی اتفاق افتاد و آن عبارت بود از تصویب و ابلاغ سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی. مجمع تشخیص مصلحت نظام بر آن شد تفسیر جدیدی از اصل ۴۴ قانون اساسی ارائه دهد که به گشایش بهتر در اقتصاد کشور کمک کند. اهداف اساسی مجمع عبارت بودند از: بهبود بهره‌وری منابع مادی، انسانی، و تکنولوژی، ارتقای کارآیی بنگاه‌های اقتصادی، افزایش سهم بخش خصوصی و تعاونی در اقتصاد ملی، افزایش رقابت‌پذیری، کاستن از بار مالی و مدیریتی تصدی فعالیت‌های اقتصادی، و شتاب در رشد اقتصادی. در دهه ۱۳۸۰، قوانین جامع‌تری در جهت توسعه بخش خصوصی و کارآمدسازی اقتصاد ملی تدوین شدند (همان: ۳۲۸-۳۳۱).

پس از انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۸۴، دولت نهم با تکیه بر گفتمان عدالت‌محوری آغاز به فعالیت کرد. اگرچه برنامه واگذاری شرکت‌ها انجام شد، اما مکانیسم مناسبی برای انتقال شرکت‌ها از بخش دولتی به خصوصی وجود نداشت. نتیجه این فرایند تقویت بخشی بود که به «شبه‌دولتی» یا «خصولتی» معروف شد. در عمل، حرکت‌هایی انجام



شد که مثل دولت‌های سابق اقتصاد ایران را به‌نحوی در مسیر نئولیبرالیسم قرار می‌داد. مهم‌ترین براینده این حرکت‌ها تدوین «طرح تحول اقتصادی» بود که در چهارچوب آن برنامه‌هایی برای اصلاح ساختار اقتصادی ایران پیش‌بینی شده بود. هدف‌مندسازی یارانه‌ها مهم‌ترین مؤلفه طرح تحول اقتصادی بود که در دولت دهم به‌اجرا گذاشته شد. طرح تحول اقتصادی، که آزادسازی قیمت‌ها از مؤلفه‌های اساسی‌اش بود، عملاً دولت دهم را به آموزه‌های نئولیبرالی نزدیک کرد.

دولت یازدهم و دوازدهم مشهور به دولت اعتدال نیز، که پس از انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۳۹۲ روی کار آمد، با وجود تلاش برای زیرسؤال‌بردن میراث اقتصادی دولت پیشین به‌نحو دیگری در راه اقتصاد نئولیبرال گام نهاد. با آغاز به کار این دولت، گروهی از اقتصاددانان وارد دستگاه اجرایی شدند که تمایلات نئولیبرالیستی آشکاری داشتند. عملکرد اقتصادی دولت نیز نشان داد اقتصاد ایران به‌نحو ملموس‌تری در این مسیر قرار گرفته است (Asefi 2013). با این حال، اقتصاد ایران در دوره دولت یازدهم به‌سبب برخورد با سیاست‌های تهاجمی دولت دونالد ترامپ، که با خروج این کشور از برجام و آغاز سیاست «فشار حداکثری» علیه ایران هم‌راه بود، با شوک‌های غافل‌گیرکننده‌ای مواجه شد، به‌نحوی که عملاً ادامه اصلاحات ساختاری با مشکل مواجه شد.

چنان‌که از مطالعه عملکرد اقتصادی دولت‌های ایران در دوره پس از جنگ فهم می‌شود، با وجود اختلاف سلیقه قابل‌توجهی که میان آن‌ها وجود داشت در همه آن‌ها میل آشکاری به اصلاح ساختار اقتصاد ملی با آموزه‌های نئولیبرالیستی وجود داشته، گرچه شدت و ضعف آن متفاوت بوده است. در عین حال، باید در نظر داشت که این تمایل در هیچ‌یک از دولت‌ها مطلق نبوده و هیچ‌کدام مایل نبودند اصلاحات ساختاری را با تبعیت کامل از پارادایم نئولیبرالیسم پیش ببرند. بنابراین، اجرای سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالیستی در کلیه دولت‌ها به‌نحو ناقص و معمولاً بدون دستاورد کامل تجربه شده است. با این‌که اقتصاد ایران در دوره پس از جنگ بارها به تعدیل ساختاری سوق یافته و در این راه به آموزه‌های نئولیبرالیستی گرایش یافته، اما نهایتاً به دلایل مختلفی در دستیابی به اهداف از موفقیت‌موردانتظار برخوردار نبوده است. با وجود حمایت‌های گسترده‌ای که از خصوصی‌سازی، مقررات‌زدایی، و آزادسازی وجود داشته و در این راه، برنامه‌های مختلفی به‌اجرا گذاشته شده، دولت هم‌چنان به نقش اساسی خویش ادامه می‌دهد و اقتصاد ایران هم‌چنان با استانداردهای یک اقتصاد بازاری فاصله دارد.

در دوران اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری دو نقطه عطف در سال‌های ۱۳۷۴ و ۱۳۸۴ وجود دارد که هرکدام را می‌توان پایان‌بخش یک دوره متمایز جنبش بازاری‌کردن اقتصاد ایران دانست. سیاست‌گذاری‌های اقتصادی دوره اول عمدتاً تحت تأثیر اندیشه‌های بازارگرایان تندرو بود، اما دوره دوم عمدتاً از افکار بازارگرایان میانه‌رو تأثیر می‌پذیرفت. بازارگرایان تندرو معتقد بودند که گسترش سازوکار بازار به قلمروهای هرچه بیش‌تری از زندگی اقتصادی هم به رشد اقتصادی می‌انجامد و هم در درازمدت به توزیع بهتر درآمدها. اما بازارگرایان میانه‌رو بر آن بودند که گسترش سازوکار بازار به قلمروهای گوناگون فقط هنگامی به‌ثمر خواهد نشست که پیش‌تر نهادهای لازم برای اقتصاد بازار فراهم شده باشد (مالجو ۱۳۸۶: ۳۲). اقتصاد ایران طی دهه‌های پس از جنگ قویاً تحت نفوذ اندیشه‌های این دو گروه قرار داشته است.

درباره تأثیر سیاست‌های تعدیل ساختار مباحث پرمنافشه‌ای جریان داشته است. نگاه کلی به تحولات اقتصادی در دوره دولت سازندگی حاکی از عادی‌شدن اوضاع و قرارگرفتن اقتصاد ایران در مسیر رشد و توسعه است. رشد نسبتاً مطلوبی اتفاق افتاد که فارغ از مقدار آن، اتکای نسبتاً کم‌تری به درآمدهای نفتی داشت و با کاهش قابل توجه بی‌کاری همراه بود. کسری بودجه شدید سال ۱۳۶۷ جبران شد و ترکیب هزینه‌های دولت به‌نفع هزینه‌های عمرانی تغییر کرد. حامیان تعدیل ساختاری با استناد به بهبود شاخص‌های اقتصادی ایران در دولت هاشمی از استراتژی اقتصادی نئولیبرالیستی این دولت دفاع می‌کنند. اما این قرائت از آثار تعدیل ساختاری در ایران با انتقادات مخالفان مواجه بوده است. از نگاه صاحب‌نظران منتقد، تعدیل ساختاری از طریق ایجاد تورم به صاحبان ثروت تورم جایزه اعطا می‌کند، به این امید که آن‌ها را به تولید بیش‌تر و بهتر هدایت کند و تدریجاً موجب افزایش رشد شود. اما در برابر فشارهای خردکننده‌ای که بر جمع گسترده‌ای از خانوارها وارد می‌شود و ممکن است در درازمدت نیز جبران‌ناپذیر باشد ساکت است. این چیزی است که در اقتصاد ایران به‌ویژه در دوره‌های گرایش به تعدیل ساختاری تجربه شده است (مؤمنی ۱۳۹۴).

### ۳. اثر سیاست‌های نئولیبرال بر علوم انسانی ایران

یکی از ملموس‌ترین ردپاهای نئولیبرالیسم در ساحت آموزش و پژوهش افتاده و به‌سبب آن نهادهای آموزشی و پژوهشی به‌ویژه دانشگاه‌ها در معرض آسیب‌دیدن قرار

گرفته‌اند. مسئله از آن‌جا آغاز می‌شود که نئولیبرالیسم بنا به ماهیت و منطق خویش از ساحت اقتصاد فراتر رفته و به نفوذ در ساحت‌های دیگر زندگی جوامع میل دارد. از منظر پارادایم نئولیبرالیسم، از آن‌جا که افراد خود مسئول اصلی تأمین نیازهای معیشتی و رفاهی خویش‌اند، دولت باید حتی‌الامکان از دخالت در این موضوع خودداری کند. در نتیجه، فعالیت نهادهای آموزشی و پژوهشی با محدودیت‌های خاصی مواجه می‌شود که به‌ویژه در حوزه علوم انسانی ملموس‌تر است.

#### ۴. حوزه آموزش

حق آموزش رایگان و همگانی از جمله حقوق اساسی انسان‌هاست که در بعضی اسناد حقوق بشری از جمله اعلامیه جهانی حقوق بشر بر آن تأکید شده و اغلب کشورها در قوانین داخلی خویش بر آن صحه گذاشته‌اند. از جمله، در اصل سیم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تصریح شده که «دولت موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سرحد خودکفایی کشور به‌طور رایگان گسترش دهد». دولت با تسهیل امکان آموزش همگانی به شهروندان خود (فارغ از جایگاه طبقاتی‌شان) هم فرصت نسبتاً برابری برای بالفعل‌سازی پتانسیل‌های رشد و پیشرفت آن‌ها فراهم می‌کند و هم با افزایش سرمایه انسانی کشور به رشد، توسعه، و قدرت‌مندسازی ملی کمک می‌کند.

طی دهه‌های اخیر، ترویج اصول اقتصاد نئولیبرال به‌مثابه یکی از بزرگ‌ترین عوامل تهدید فرصت آموزش همگانی عمل کرده است. بی‌تردید، از اصل سیم قانون اساسی ممنوعیت آموزش توسط بخش خصوصی برداشت نمی‌شود، اما در عمل ورود فزاینده بخش خصوصی در موضوع آموزش از یک‌سو و ضعف بودجه‌ای دولت از سوی دیگر شرایط آموزش دولتی رایگان را به شدت دشوار کرده است.

پس از انقلاب اسلامی، در چهارچوب سیاست توسعه ارزش‌های انقلاب، از جمله عدالت اسلامی، مدارس غیردولتی منحل و سهم بخش خصوصی در ارائه خدمات آموزشی بسیار محدود شد. به‌موازات آن، در آموزش عالی نیز حتی پس از بازگشایی دانشگاه‌ها حضور بخش خصوصی بسیار ضعیف بود. با این‌که دانشگاه آزاد اسلامی در سال ۱۳۶۱ تأسیس شد، اما رشد و گسترش آن عمدتاً در سال‌های پس از جنگ اتفاق افتاد. سال‌های پایانی دهه ۱۳۶۰ نقطه عطف مهمی در گرایش به خصوصی‌سازی و پولی‌سازی آموزش

بود. در بدنه دولت هم میل به راهاندازی دوره‌های آموزشی دولتی پولی افزایش یافت. در سال ۱۳۶۷، قانون «تأسیس مدارس غیرانتفاعی» توسط مجلس شورای اسلامی تصویب و به سرعت تسلیم دولت گردید تا مدارس غیردولتی فعالیت خود را آغاز کنند. دانشگاه پیام‌نور هم در همین سال توسط دولت تأسیس شد. با آغاز به کار اولین دولت پس از جنگ، شرایط خصوصی‌سازی و پولی‌سازی آموزش چه در آموزش و پرورش و چه آموزش عالی تسهیل شد و طی دهه‌های بعد هم ادامه یافت.

با نگاهی کلی به روند روی‌دادها طی سه دهه اخیر می‌توان گفت که نسبت دانش‌آموزان و دانشجویان مشغول تحصیل در بخش خصوصی یا بخش دولتی مستلزم پرداخت شهریه به آن‌هایی که از آموزش دولتی رایگان بهره‌مند بوده‌اند افزایش چشم‌گیری یافته است. این روند البته مزایایی داشته است. طرف‌داران کاهش دخالت دولت در آموزش معمولاً مروج این نظر بوده‌اند که خصوصی‌سازی و پولی‌سازی آموزش خوب است، چراکه هم به بهبود کیفیت آموزش می‌انجامد و هم موجب کاهش بار هزینه‌ای دولت می‌شود. جهانی‌شدن هم به سهم خود فضایی ایجاد کرده که در آن، از خصوصی‌سازی آموزش به‌مثابه راه اساسی کارسازی آن دفاع شده و در مجموع حامیان این ایده قدرت بیش‌تری یافته‌اند (Belfield and Levin 2002: 29-32). در چهارچوب همین فضا بود که در ایران هم کم‌کم میل به تفسیر قوانین به‌نفع خصوصی‌سازی و تجاری‌سازی آموزش افزایش یافت.

در کنار نکته فوق، بازاری‌کردن آموزش مسائلی به بار آورده که در ایران هم شواهد متعددی از آن‌ها محقق شده است. باوجود بهبود وضع رفاهی ایران طی دهه‌های اخیر، هنوز معیشت بخش گسترده‌ای از جمعیت آن در وضعیتی نزدیک به خط فقر بوده است. فقر در بعضی خانوارها به‌نحوی شدید بوده که حتی تحصیل در مدارس و دانشگاه‌های رایگان دولتی هم دست‌نیافتنی تصور شده است. فرستادن فرزندان به مدرسه یا دانشگاه خوب، اگرچه آرزویی همگانی است، در عمل تعداد کمی از خانوارها از این امکان بهره‌مند بوده‌اند، چراکه محدودیت در منابع مالی دولت همواره مانع از به‌روزرسانی کیفی آموزش رایگان دولتی جز در موارد معدود بوده است. این احساس تبعیض و درحاشیه‌بودن تبعات اجتماعی متعددی به‌دنبال دارد که در این‌جا امکان پرداختن به همه آن‌ها وجود ندارد. بسیاری از کودکان و نوجوانان با استعداد به‌جای بالفعل‌سازی پتانسیل‌های ذهنی خویش ترجیح می‌دهند به‌جای ادامه تحصیل روانه بازار کار شوند تا شاید به وضع رفاهی خود یا خانواده خویش کمک کنند.

ناکارآمدی یا شکست دولت‌گرایی در اقتصاد ضرورتاً به این معنی نیست که دولت کل مأموریت‌های خویش را به بازار آزاد محول کند. دولت می‌تواند از درس‌های بازار آزاد برای بهتر و کارآترکردن آموزش استفاده کند (Abrams 2016). بخش خصوصی هر قدر هم که استانداردهای آموزشی بهتری فراهم کند یک نقص مهم دارد که عبارت است از نگاه تجاری به امر آموزش. در آموزش بیش‌تر روی حوزه‌هایی تأکید می‌کند که سودآوری بالاتری دارد. زمانی که آموزش کالایی می‌شود، نقش آن در ایجاد نفع شخصی مهم‌تر می‌شود تا نفع جامعه. انسان‌ها به‌مثابه موجوداتی دیده می‌شوند که می‌توان با افزایش دانش و مهارتشان از آن‌ها سرمایه انسانی ساخت؛ سرمایه‌ای که در بازار کار قابل مبادله است. این درحالی است که دولت با نگاه به آموزش به‌مثابه یک کالای عمومی می‌تواند از آن برای خیر عمومی استفاده کند (Rizvi 2016: 8). از آن‌جاکه دولت اهداف کلانی فراتر از منافع اقتصادی دارد، می‌تواند متولی مطمئن‌تری برای هدایت آموزش به‌سمت ایجاد جامعه‌ای آگاه و توانمند باشد.

در این جاست که نقش بازاری‌سازی آموزش در تضعیف علوم انسانی ملموس‌تر می‌شود. نقش و جایگاه کلیدی علوم انسانی در توسعه، تکامل، و یا تحول جوامع بشری امری انکارناپذیر است. اما، با بازاری‌شدن آموزش، جهت‌گیری علوم انسانی محدود می‌شود. در پارادایم نئولیبرالیسم، که بر جنبه درآمدزایی و ثروت‌سازی علم تأکید دارد، مدرسه و دانشگاه در خدمت بازار قرار دارد. در این چهارچوب، علوم انسانی محکوم به حرکت در مسیر تجاری‌شدن بوده و ناچار از محدودشدن در ساحت عقلانیت ابزاری بشر است.

اگرچه در گذشته هم معمولاً بین مأموریت‌های انتفاعی و غیرانتفاعی آموزش خصوصاً آموزش عالی تنش وجود داشته، این تنش در عصر سرمایه‌داری نئولیبرال با تقویت پیش‌فرض‌های فایده‌گرایانه آموزش به‌اوج رسیده است. یکی از اساسی‌ترین مأموریت‌های آموزش علوم انسانی تربیت شهروندان و رهبران آگاه، منتقد، نوع‌دوست، دارای اخلاق و فضیلت، و مفید برای جوامع بوده است. غلبه نگاه بازاری به آموزش سبب شد مأموریت علوم انسانی بیش‌تر با نتایج اقتصادی آن تعریف گردد (Readings 1996). در شرایطی که پول‌دارشدن به مهم‌ترین دلیل دانش‌آموز و دانشجو برای رفتن به مدرسه و دانشگاه تبدیل شده، در آموزش علوم انسانی هم رشته‌های تحصیلی پول‌ساز جایگاه برتر می‌یابند.

در چنین فضایی، ضمن این‌که گرایش کلی به علوم انسانی در مقایسه با رشته‌های غیرعلوم انسانی کم‌تر می‌شود، بلکه در خود علوم انسانی هم رشته‌های فاقد شانس اشتغال

و درآمد بالا معمولاً در حاشیه قرار می‌گیرند. در سمت تقاضای آموزش، گرایش دانش‌آموزان و دانشجویان مستعد به علوم انسانی به‌ویژه رشته‌های فاقد فرصت شغلی مناسب محدودتر می‌شود. در سمت عرضه نیز انگیزه درآمدزایی در آموزش علوم انسانی اهمیت بیش‌تری می‌یابد. این تفکر، که منابع و امکانات آموزشی کشور بایستی در خدمت تولید ثروت و فرصت اشتغال قرار بگیرند، می‌تواند به چالش بزرگی در برابر رشد کیفی علوم انسانی تبدیل شود.

بی‌تردید، یکی از کارکردهای دانش از جمله در علوم انسانی ایجاد ثروت است. امروزه، دانش نمی‌تواند در محدوده دانشگاه باقی بماند و نسبت به رشد و رفاه جامعه بی‌تفاوت باشد. باید این امکان فراهم باشد تا اهل علم بتوانند ایده‌هایشان را به تکنولوژی و سپس ثروت تبدیل کنند تا نهایتاً جامعه رفاه حاصل از دانش را احساس کند. انحرافی که رخ داده انتظار حداکثری از دانش و دانشگاه برای تولید ثروت است، به گونه‌ای که آن را به صورت معیار ارزش‌مندی هر رشته تحصیلی درآورده است. هنگامی که انگیزه اصلی ایجاد دانشگاه و رشته‌های تحصیلی کسب منفعت و درآمد باشد، چنان‌که در ایران رواج یافته، شرایط مناسبی برای سطحی‌شدن علوم انسانی فراهم می‌گردد. سطحی‌گرایی در علوم انسانی و تنزل‌یافتن آن به یک‌سری تکنیک‌های درآمدزایی و پول‌سازی تضعیف و حتی تخریب علوم انسانی را در پی دارد. مدرک‌گرایی از نتایج این وضعیت است. انگیزه درآمد از سوی عرضه‌کنندگان آموزش آن‌ها را به ادامه آموزش بدون توجه به نتایج آن تشویق کرده است. رشد بی‌رویه پذیرش دانشجو بدون نگاه کارشناسانه و آینده‌نگرانه شمار فراوانی از متقاضیان آموزش را به تحصیل در علوم انسانی سوق داده، به این امید که شانس بهتری برای اشتغال در بازار کار داشته باشند. در عمل، آنچه در ایران رخ داده، افزایش بی‌سابقه تحصیل‌کردگان بی‌کار در جامعه است که خود به معضلی سخت و مهم برای آینده توسعه کشور تبدیل شده است.

وخامت وضع آموزش و علمی‌الخصوص علوم انسانی در ایران واقعیتی است که مقامات دولتی نیز بعضاً بدان اشاره داشته‌اند. در شهریور ۱۳۹۶، سیدضیاء هاشمی، سرپرست وقت وزارت علوم، تحقیقات، و فناوری، در اجلاس رؤسای دانشگاه‌های کشور گزارش قابل تأملی از وضع گسترش دانشگاه‌های ایران طی دهه‌های اخیر ارائه داد که در آن، بر بی‌برنامگی و آثار نامطلوب رشد کمی آموزش عالی در نتیجه نگاه تجاری به آن تأکید شده است. طبق این گزارش، در طول سه دهه پس از جنگ، تعداد دانشجویان کشور به‌ازای هر

## تأثیر سیاست‌های نئولیبرال بر کارکرد علوم انسانی در ایران (عبداله قنبرلو) ۱۶۹

صد هزار نفر جمعیت از حدود چهارصد نفر به شش هزار نفر افزایش یافته است. فقط در فاصله سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۳، درحالی‌که تعداد دانشجویان دانشگاه‌های کشور به سه برابر افزایش یافته، پذیرش دانشجو در دانشگاه‌های دولتی تقریباً دو برابر شده که عمده‌تاً پولی هستند. در این بازه زمانی، تعداد دانشجویان دانشگاه پیام‌نور چهار برابر، دانشگاه جامع علمی کاربردی نه برابر، دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی غیرانتفاعی پانزده برابر، و دانشگاه آزاد دو برابر شده است. اما، در مجموع، سهم دانشگاه‌های دولتی روزانه به سیزده درصد کاهش یافته و سهم مدرسان غیر هیئت‌علمی از حدود ۲۲ درصد به ۵۵ درصد افزایش یافته است. به‌علاوه، نسبت دارندگان مدارج دانشگاهی در میان بی‌کاران از حدود ده درصد به چهل درصد رسیده است. هاشمی تصریح می‌کند که با افت کیفیت آموزش عالی، رواج مدرک‌گرایی و حتی مدرک‌فروشی، و کثرت دانشجویان بی‌کار و غالباً بی‌مهارت منزلت اجتماعی و سرمایه اجتماعی دانشگاه و در نهایت نقش مرجعیتی نهاد دانشگاه در تصمیم‌گیری‌های کلان کشور کاهش یافته است. در نتیجه این فرایند، نه علوم کاربردی آن‌چنان‌که باید به خلق ثروت انجامیده‌اند و نه جایگاه علوم دیگر بهبود یافته است (هاشمی ۱۳۹۶).

خروجی کلی وضع آشفته آموزش در حوزه علوم انسانی را در یک عبارت می‌توان در انحراف کارکردی آن خلاصه کرد. علوم انسانی به‌جای آموزش شهروندان به زندگی مسئولانه و متعهد به ارزش‌های انسانی و تربیت جامعه‌ای با فرهنگ غنی و افق‌های فکری وسیع به تولید هرچه بیش‌تر سرمایه انسانی روی آورده که دغدغه نهایی‌اش درآمد و رفاه است؛ هرچندکه در این مسیر نیز کامیابی موردانتظار را نداشته است.

## ۵. حوزه پژوهش

انجام پژوهش‌های علمی گسترده و عمیق در کشورهای توسعه‌یافته گواه روشنی بر این واقعیت است که تغییرات مترقیانه تابع پژوهش‌های نوآورانه است. تنها با پژوهش است که خلق ایده و توسعه دانش ممکن می‌شود. با پژوهش خطای تصمیم‌گیری‌های خرد و کلان توسط کنش‌گران مختلف از جمله دولت‌ها کاهش می‌یابد. پژوهش از دوباره‌کاری‌ها و اتلاف منابع ممانعت به‌عمل می‌آورد. هرچه سطح تصمیم‌بزرگ‌تر و مهم‌تر باشد، نیاز به پژوهش برای حداقل‌سازی هزینه‌ها و عوارض احتمالی آن بیش‌تر است. نتایج پژوهش در یک جامعه ممکن است در جوامع مختلف قابل‌استفاده باشد. پژوهش فعلیتی است که در

آن تلاش می‌شود بهترین راه‌های ممکن برای حل و فصل مشکلات مختلف شناسایی شوند. از آن‌جا که بسیاری از ابهامات و مسائل جوامع مختلف مشترک هستند، وضع بهینه این است که با تقسیم کار و همکاری متقابل هزینه‌های پژوهش به حداقل برسد و همه بتوانند از ثمره‌های پژوهشی هم‌دیگر بهره‌مند شوند.

یکی از مسائل بحث‌انگیز در پژوهش، که ایران امروز به‌نحو محسوس با آن مواجه است، پژوهش در علوم انسانی است. کلیت قضیه این است که باتوجه به نقش زیربنایی علوم انسانی در اداره جامعه، نیاز به پژوهش در آن واقعی‌تری گریزناپذیر است و هرچه در این علوم پژوهش و ایده‌پردازی بیش‌تری شود، امکان بهتری برای اداره و رشد جامعه فراهم خواهد شد. نکته بحث‌انگیز این است که نتایج پژوهش در علوم انسانی یک جامعه تا چه حد می‌تواند در جوامع دیگر قابل استفاده باشد. بی‌تردید، بسیاری از مسائل علوم انسانی کشورهای مختلف مشابه‌اند و می‌توان از نسخه‌های پژوهشی واحدی برای رسیدگی به آن‌ها بهره برد، اما درعین حال باتوجه به واقعیت تفاوت در بسترهای فرهنگی و ارزشی جوامع نسخه‌های تجویزی واحد بعضاً آثار متفاوتی بر جا می‌گذارند. این مسئله سبب می‌شود بعضی دولت‌ها در پژوهش‌های علوم انسانی ملاحظات یا محدودیت‌هایی برقرار کنند. آن‌چه در ایران تحت عنوان علوم انسانی اسلامی در برابر علوم انسانی بومی طرح شده، چنین مبنایی دارد.

عامل دیگری که طی دهه‌های اخیر پژوهش‌های علوم انسانی در ایران را محدود کرده گسترش باورهای نئولیبرالی است که بر مبنای آن پژوهش بایستی درآمدزا بوده یا به‌نحوی در خدمت نیازهای بازار قرار گیرد. مسئله از آن‌جا آغاز می‌شود که علوم انسانی اغلب به‌مثابه مصرف‌کننده بودجه‌های پژوهشی قلمداد شده تا تولیدکننده آن. به‌تبع آن، تلاش می‌شود این ساحت از دانش بشری به‌سمت مشتری‌محوری و درآمدسازی هدایت شود. البته این نگاه به رابطه بین دانش و بازار محدود به ایران نبوده و قبلاً در ممالک مختلفی ملموس بوده است. تجاری‌سازی علم و پژوهش در غرب ریشه طولانی‌تری دارد. به‌ویژه، از سده نوزدهم به بعد، که بار هزینه‌ای مؤسسات آکادمیک افزایش شدید پیدا کرد، این ایده، که بایستی از ظرفیت بازار و بخش خصوصی برای تأمین این هزینه‌ها استفاده کرد، حامیان زیادی یافت (Mercelis et al. 2017: 8). چنین گرایشی طی دهه‌های اخیر تحت‌تأثیر روند جهانی شدن عمق بیش‌تری پیدا کرده است. باتوجه به نیاز حیاتی صنعت و بازار به مؤسسات پژوهشی تخصصی طبیعتاً بسیاری از رشته‌های دانشگاهی توانسته‌اند درآمدزایی کنند و بودجه



## تأثیر سیاست‌های نئولیبرال بر کارکرد علوم انسانی در ایران (عبداله قنبرلو) ۱۷۱

پژوهشی خویش را تأمین کنند، اما این سازوکار در بخشی از رشته‌های علوم انسانی بسیار دشوار بوده، چرا صنعت و اقتصاد در کوتاه‌مدت وابستگی چندانی به پژوهش علوم انسانی نشان نداده‌اند. نتیجه این‌که، پژوهش علوم انسانی به سمت محدودشدن سوق یافته است.

مشکل بازاری شدن پژوهش علوم انسانی در کشور در حال توسعه‌ای نظیر ایران به دلیل شرایط اقتصادی اش مضاعف بوده است. خلأهای اقتصادی و صنعتی تصمیم‌گیران دولتی را به این جمع‌بندی رساند که بایستی حتی الامکان پژوهش‌های دانشگاهی را در خدمت نیازهای بازار قرار داد. از این منظر، بسیاری از پژوهش‌های علوم انسانی کارهایی لوکس قلمداد می‌شوند که حتی در صورت خلق ایده‌ها و تئوری‌های دانشگاهی پسند، دردی از اقتصاد کشور دوا نمی‌کنند. پژوهش‌هایی که به بودجه دولت وابسته بوده و فاقد ارزش بازاری اند به دلیل تحمیل بار هزینه‌ای بر دولت محکوم به محدودشدن هستند. این سیاست، که پژوهش علوم انسانی بایستی صرفاً به دنبال رفع نیازهای پژوهشی شرکت‌ها و سازمان‌های مشتری باشد، از ابتدا با مخالفت و جبهه‌گیری بسیاری از استادان و مسئولان دانشگاهی روبه‌رو بوده است. مقاومت آن‌ها سبب شد فرایند بازاری کردن پژوهش‌های علوم انسانی تاحدی کند شود.

سیاست‌گذاران حوزه پژوهش در ایران بارها از وضع موجود در علوم انسانی به‌ویژه ضعف آن در درآمدزایی انتقاد داشته‌اند. آن‌ها عموماً می‌پذیرند که بودجه‌های حمایتی از پژوهش‌های علوم انسانی معمولاً براساس این تصور به واحدهای پژوهشی تخصیص می‌یابند که امکان شکست در بازار در این حوزه بیش‌تر است و صاحبان منابع در بخش خصوصی زمانی حاضر به خرید خدمات پژوهشی می‌شوند که بتوانند از آن‌ها در کسب‌وکار خویش استفاده کنند، حال آن‌که پژوهش‌های علوم انسانی آن هم در کشور در حال توسعه‌ای مثل ایران از جذابیت نسبتاً کم‌تری برخوردارند. باین حال، محققان علوم انسانی در برابر این انتقاد قرار داشته‌اند که به بودجه دولتی عادت کرده و انگیزه‌ای برای کارهای درآمدساز ندارند. در همین زمینه، محمد مهدی نژاد نوری، از معاونان پژوهشی اسبق وزارت علوم، تحقیقات، و فناوری، می‌گوید: «بعضی از دست‌اندرکاران پژوهش‌های علوم انسانی با برخورد شعاری و بزرگ‌نشان‌دادن کارهایی که ارزش و اثر بالایی در جامعه هدف نداشته است باعث تضعیف بیش‌ازپیش این بخش می‌شوند. باید کار تدریجی، فزاینده، و روبه‌رشد باشد و هر سال شاهد یک پیشرفتی باشیم» (مهدی نژاد نوری ۱۳۹۶).

سیاست‌گذاران می‌پذیرند که حمایت مالی دولت از پژوهش در حوزه علوم انسانی کم

است. اما راه حل آن‌ها برای جبران کمبود معمولاً هدایت محققان به سمت فعالیت‌های پژوهشی درآمدزا بوده است.

دولت ایران ضمن تشویق وزارت علوم، تحقیقات، و فناوری به اتخاذ استراتژی‌های مؤثر در جهت کاربردی‌سازی و تجاری‌سازی پژوهش‌های آکادمیک به‌ویژه در حوزه علوم انسانی اقدامات تکمیلی دیگری نیز در این راستا انجام داده است. از جمله، در اواسط دهه ۱۳۸۰، نهاد جدیدی تحت عنوان «معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری» آغاز به کار کرد که یکی از اهداف اساسی‌اش تسهیل ارتباط دانش با صنعت و جامعه بوده است. مبنای تشکیل معاونت مذکور این بوده که نوآوری‌های علمی و غنی بایستی به‌نحوی در خدمت تقویت قدرت و ثروت ملی و به تبع آن بهبود کیفیت زندگی مردم قرار گیرد. کمک به توسعه شرکت‌های دانش‌بنیان یکی از سیاست‌های رایج معاونت در این زمینه است. از مسائل مهمی که همواره سیاست‌گذاران این نهاد را درگیر کرده، سامان‌دهی به پژوهش‌های علوم انسانی است. تلاش آن‌ها این بوده که با برخی سازوکارهای تشویقی دستاوردهای پژوهشی این حوزه را در جهت حل مشکلات و تأمین نیازهای کشور قرار دهند، به‌نحوی که پژوهش‌های علوم انسانی بتوانند حتی الامکان منابع مالی مورد نیاز خویش را از طریق بازار تأمین نمایند.

وزارت علوم با همکاری معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری برنامه‌های مختلفی را تاکنون به اجرا گذاشته که یکی از آن‌ها راه‌اندازی و توسعه پارک‌های پژوهشی و مراکز رشد واحدهای فناور در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی و پژوهشی زیرمجموعه خود با هدف کارآفرینی و رونق اقتصادی بوده است. این مجموعه‌ها با قراردادن امکانات و خدمات مختلف در اختیار متقاضیان هزینه‌های اولیه سرمایه‌گذاری را کاهش می‌دهند و به ایجاد و توسعه شرکت‌های نوپا کمک می‌کنند. مراکز رشد پس از شناسایی افراد و گروه‌های مستعدی که دارای ایده‌های نوآورانه هستند می‌کوشند با ارائه آموزش‌ها و خدمات لازم در زمینه‌هایی چون آشنایی با بازار و سازوکارهای تبدیل ایده به عمل درآمدساز امکان رشد و شکوفایی آن‌ها را فراهم کنند. یکی از برنامه‌های استراتژیک و البته بحث‌انگیز وزارت‌خانه تلاش برای سوق‌دادن رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی به سمت فعالیت‌های فناورانه و تولیدی بوده است. در این راستا، مراکز نوآوری و رشد علوم انسانی راه‌اندازی شده‌اند که هدفشان کارآفرینی و تجاری‌سازی دانش با تکیه بر دستاوردهای پژوهشی دانشگاهیان در رشته‌های مختلف علوم انسانی است.

سیاست‌های وزارت علوم برای تشویق دانشگاهیان به پژوهش‌های درآمدساز فراتر از موارد فوق بوده، به گونه‌ای که بعضاً برای محققان فعال در علوم انسانی، خصوصاً آن‌هایی که روی موضوعات بنیادی تمرکز دارند، اسباب نگرانی و احساس تبعیض شده است. یکی از تدابیری که با هدف تحریک محققان به کارهای پژوهشی درآمدساز و به عبارت دیگر محدودکردن پژوهش‌های فاقد ارزش بازاری اتخاذ شده، در ترکیب شاخص‌های رتبه‌بندی دانشگاه‌ها و مؤسسات پژوهشی مشاهده می‌شود. سیستم‌های رتبه‌بندی به نحوی تنظیم شده‌اند که شاخص درآمدسازی و نوآوری‌هایی که امکان تجاری شدن دارند نقش مهمی در آن‌ها بازی می‌کنند. مؤسسات موظف‌اند عملکرد خود را براساس شاخص‌هایی که از مرجع دولتی ذی‌ربط معرفی شده گزارش کنند. بسیاری از این شاخص‌ها مشوق مؤسسات به افزایش درآمد اختصاصی و کاهش وابستگی به بودجه دولتی هستند. به عنوان نمونه، در گزارشی که چندین سال توسط معاونت پژوهش و فناوری وزارت علوم تدوین و ارائه شده شاخص‌های زیر به عنوان معیار ارزیابی واحدهای پژوهشی قرار گرفته‌اند:

۱. نسبت پژوهش‌گران به کل نیروی انسانی؛
۲. سرانه بودجه پژوهشی سالیانه پژوهش‌گران (میلیون ریال)؛
۳. نسبت درآمد پژوهشی مؤسسه به کل درآمد مؤسسه؛
۴. نسبت طرح‌های پژوهشی برون‌سازمانی به کل پژوهش‌گران (براساس مبلغ کل اعتبار)؛
۵. نسبت مبلغ قراردادهای منعقدشده جدید به پژوهش‌گران؛
۶. نسبت پروژه‌هایی که از نتایج آن‌ها عملاً بهره‌برداری شده به کل پروژه‌های خاتمه‌یافته؛
۷. درآمد حاصل از تجاری‌سازی یا فروش دستاوردهای پژوهش و فناوری به‌ازای هر پژوهش‌گر (میلیون ریال)؛
۸. نسبت تعداد پژوهش‌گران فعال مرتبط با پارک‌ها و مراکز رشد و شرکت‌های انشعابی به کل پژوهش‌گران؛
۹. نسبت تفاهم‌نامه‌های عملیاتی شده (منجر به طرح پژوهشی، تبادل نیروی متخصص، برگزاری نشست علمی / کارگاه آموزشی) به کل تفاهم‌نامه‌های منعقد؛
۱۰. تعداد اختراعات ثبت‌شده در مراجع معتبر داخلی و خارجی به‌ازای هر پژوهش‌گر؛

۱۱. تعداد نوآوری (محصول/ فرایند جدید یا بهبودیافته) به‌ازای هر پژوهش‌گر؛
۱۲. تعداد جوایز دریافت‌شده از جشنواره‌ها و سایر مراجع معتبر ملی و بین‌المللی به‌ازای هر پژوهش‌گر؛
۱۳. نسبت تعداد اکتشافات، نظریه‌های علمی، و آثار بدیع ادبی و هنری به تعداد پژوهش‌گران؛
۱۴. نسبت تعداد دستاوردهای حاصل از کار گروهی به کل دستاوردها؛
۱۵. تعداد مقالات چاپ‌شده در مجلات معتبر علمی - پژوهشی به‌ازای هر پژوهش‌گر؛
۱۶. تعداد مقالات علمی - ترویجی به‌ازای هر پژوهش‌گر؛
۱۷. تعداد مقالات ارائه‌شده در کنفرانس‌های ملی و بین‌المللی به‌ازای هر پژوهش‌گر؛
۱۸. تعداد کتاب چاپ‌شده غیرترجمه‌ای به‌ازای هر پژوهش‌گر؛
۱۹. تعداد کتاب چاپ‌شده ترجمه‌ای به‌ازای هر پژوهش‌گر؛
۲۰. سایر مستندات علمی شامل دانش فنی، سند راه‌بردی، استاندارد، و قوانین و مقررات به‌ازای هر پژوهش‌گر (وزارت علوم، تحقیقات، و فناوری ۱۳۹۲: ۵-۱۰).

دانشگاه‌ها و مؤسسات پژوهشی به‌تبع نمره‌ای که از مجموع امتیازات شاخص‌ها کسب می‌کنند در رتبه‌های A, B, C، و یا D قرار می‌گیرند. در برآوردی که از سوی وزارت علوم برای سال ۱۳۹۰ به‌عمل آمده، از میان نزدیک به دویست واحد پژوهشی هیچ‌یک موفق به کسب سطح A، که مستلزم کسب بیش از ۷۵ درصد امتیاز لازم است، نشده‌اند. سی مؤسسه موفق به کسب سطح B با کسب پنجاه تا ۷۵ درصد امتیاز لازم شده‌اند که از میان آنها تنها چهار واحد شامل «مؤسسه مطالعات بین‌المللی انرژی»، «مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی»، «پژوهشکده پولی و بانکی»، و «پژوهشکده مطالعات راه‌بردی» در حوزه علوم انسانی فعالیت داشتند. موضوع کار سه واحد اول اقتصادی و چهارمی امنیتی است که همگی مشتری‌های معینی دارند. یک نکته جالب در محاسبه امتیازات این است که هر یک از شاخص‌ها ضریب اهمیتی دارند که وزن و جایگاهشان را در سیستم رتبه‌بندی نشان می‌دهد، درحالی‌که شاخص‌های «درآمد حاصل از تجاری‌سازی یا فروش دستاوردهای پژوهش و فناوری به‌ازای هر پژوهش‌گر»، «نسبت پروژه‌هایی که نتایج آنها عملاً مورد بهره‌برداری قرار گرفته به کل پروژه‌های خاتمه‌یافته»، و «تعداد نوآوری (محصول/ فرایند جدید یا بهبودیافته) به‌ازای هر پژوهش‌گر» با ضریب پنج از بالاترین جایگاه

برخوردارند، «تعداد مقالات ارائه‌شده در کنفرانس‌های ملی و بین‌المللی به‌ازای هر پژوهش‌گر» با ضریب یک و «تعداد کتب چاپ‌شده ترجمه‌ای به‌ازای هر پژوهش‌گر» با ضریب ۰.۵ در پایین‌ترین سطوح اهمیت قرار دارند (خبرگزاری/ایسنا ۱۳۹۲).

چنان‌که در نمونه فوق ملاحظه می‌گردد، سیستم ارزیابی وزارت علوم به‌نحوی طراحی شده که در آن روح نئولیبرالیستی حاکم است. نکته جالب این‌که به تفاوت‌های ماهوی و کارکردی بین رشته‌های مختلف به‌خصوص تفاوت پژوهش‌های حوزه علوم انسانی با غیره توجه چندانی نشده است. از آن‌جاکه بسیاری از رشته‌های علوم انسانی و به‌تبع آن واحدهای پژوهشی علوم انسانی در مقایسه با رشته‌ها و واحدهای پژوهشی غیرعلوم انسانی فاقد پتانسیل مناسب برای درآمدزایی و پول‌سازی هستند، در فرایند ارزیابی و رتبه‌بندی وزارت‌خانه معمولاً عقب افتاده و جایگاه نازل‌تری پیدا می‌کنند.

سیاست‌های دولت در حوزه ترفیع و ارتقای مرتبه محققان دانشگاهی هم به‌شکل دیگری به این سمت سوق یافته است. یک مصداق قابل‌مطالعه در این زمینه «آیین‌نامه ارتقای مرتبه اعضای هیئت‌علمی آموزشی و پژوهشی و فناوری» است که در اسفند ۱۳۹۴ به تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی رسید و از مهر ۱۳۹۵ برای کلیه دانشگاه‌ها و مؤسسات وابسته به وزارت علوم و سایر دستگاه‌های اجرایی و نهادهای عمومی کشور لازم‌الاجرا شد. در کلیات آیین‌نامه روی چند هدف اساسی تأکید شده که یکی از آن‌ها «اصلاح و تغییر بنیادین نظام ارزیابی اعضای هیئت‌علمی» است. این اصلاح و تغییر بایستی مبتنی بر چند اصل باشد که یکی از آن‌ها عبارت است از «توجه ویژه به هدایت فعالیت‌های پژوهشی و فناوریانه اعضای هیئت‌علمی با هدف شکل‌گیری و تحقق نسل سوم دانشگاه‌ها و توسعه علم مبتنی بر تولید ثروت و کارآفرینی» (طاهری و شمس‌بخش ۱۳۹۵: ۱۲).

در این آیین‌نامه، فعالیت‌های پژوهشی اعضای هیئت‌علمی به‌نحوی تعریف شده‌اند که تجاری‌سازی و درآمدزایی پژوهش‌ها نقش مهمی در ارتقای مرتبه پژوهش‌گران بازی می‌کند. یک نمود از این وضع را می‌توان در جدول امتیازهای قابل‌محاسبه فعالیت‌های پژوهشی برای «اعضای هیئت‌علمی پژوهشی» مؤسسات (دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی و پژوهشی) مشاهده کرد. در بند ۱۰ این جدول، که به موضوع «گزارش‌های علمی طرح‌های پژوهشی و فناوری» اختصاص دارد، حداکثر امتیاز هر گزارش علمی داخل مؤسسه، که با تأیید معاون پژوهش و فناوری آن مؤسسه خاتمه یافته باشد، دو و حداکثر امتیاز کل گزارش‌های علمی داخل مؤسسه شش است. این درحالی است که حداکثر امتیاز

هر گزارش علمی با طرف قرارداد خارج از مؤسسه (اعم از سازمان‌های داخلی کشور یا خارجی)، که به تأیید نهاد سفارش‌دهنده رسیده باشد، پانزده است و سقف معینی برای کل گزارش‌های علمی این‌چنینی در نظر گرفته نشده است. در تبصره ۲، بند ۱۰، تصریح شده است که داشتن حداقل یک طرح پژوهشی خاتمه‌یافته با طرف قرارداد خارج از مؤسسه برای ارتقا به مرتبه دانشیاری و حداقل سه طرح پژوهشی خاتمه‌یافته با طرف قرارداد خارج از مؤسسه برای ارتقا به مرتبه استادی الزامی است (همان: ۲۴-۲۶). باین‌که میزان متقاضیان طرح‌های پژوهشی در بازار بسته به رشته و موضوع متفاوت است، تفاوت میان آن‌ها دیده نشده است. پژوهش‌گران کلیه رشته‌های علوم انسانی به یک نسبت مکلف شده‌اند این الزام را برای دستیابی به ارتقای مرتبه رعایت کنند.

اگرچه رشد و توسعه اقتصادی کشور آرمانی است که برای ارگان‌های مختلف دولت از جمله وزارت علوم اهمیت بنیادی دارد، نمی‌توان فعالیت‌های پژوهشی یا آموزشی دانشگاه‌ها و مؤسسات پژوهشی را صرفاً براساس رابطه کوتاه‌مدت این فعالیت‌ها با تغییرات در شاخص‌های رشد و توسعه کشور ارزیابی کرد. توجه به این نکته خصوصاً در حوزه پژوهش‌های علوم انسانی اهمیت بالایی دارد. بخش زیادی از پژوهش‌های علوم انسانی با مأموریت‌های غیرانتفاعی، اما در چهارچوب نیازهای علمی جامعه و دولت تعریف شده‌اند. محدود شدن آن‌ها در استانداردهای درآمدسازانه طبیعتاً وجوه انتقادی پژوهش را محدود می‌کند.

## ۶. اثر محتوایی

ایده تجاری‌سازی و درآمدزایی در علوم انسانی طبیعتاً آثار و نتایج اجتماعی و سیاسی گسترده‌ای دارد که در امکان پرداختن به آن‌ها در این گفتار وجود ندارد. نکته مهمی که نیاز به توجه دارد تأثیرپذیری محتوایی متون علوم انسانی از فضای مذکور است. یکی از فاکتورهای مهم در استراتژی تولید شرکت‌ها نیاز و ذائقه خریداران است. در تولید هر کالایی، بسته به این‌که مشتری یا مصرف‌کننده آن چه فرد یا گروهی باشد، روی ویژگی‌های کمی و کیفی کالا برنامه‌ریزی صورت می‌گیرد. در عرضه نیروی کار هم نیاز و ترجیحات مشتری اهمیت اساسی دارد. ماهیت تقسیم کار و تخصص‌گرایی در اقتصاد به‌گونه‌ای است که در آن، مصرف‌کننده در تعیین ویژگی‌های کالاها و خدمات تولیدشده نقش اساسی دارد. حال، در صورتی‌که آموزش و پژوهش در علوم انسانی به‌سمت مشتری‌محوری

سوق یابد، انتظار می‌رود ویژگی‌های محصول تولیدشده بسته به نیاز و سلیقه مصرف‌کننده آن محدود شود.

مسائل ناشی از مشتری‌گرایی به‌ویژه در پژوهش‌های علوم انسانی ملموس‌تر است. در یک دسته‌بندی کلی، متقاضیان یا مصرف‌کنندگان پژوهش‌های علوم انسانی به سه گروه تقسیم می‌شوند: الف. سازمان‌ها و شرکت‌های مختلف اعم از دولتی و غیردولتی که برای رفع نیازهای سازمانی متقاضی پژوهش می‌شوند؛ ب. جامعه دانشگاهی و علاقه‌مندان به متون تخصصی که برای آموزش، پژوهش، و یا ارضای کنجکاوی علمی خویش به مطالعه محصولات پژوهشی اقدام می‌کنند؛ و ج. عموم مردم که با انگیزه‌های مختلف از جمله علاقه شخصی به مطالعه پژوهش‌های علوم انسانی اقدام می‌کنند. شکی نیست که بخشی از پژوهش‌ها و ایده‌پردازی‌های جاری در حوزه علوم انسانی جزو نیازهای گریزناپذیر هر کشوری است و این پژوهش‌ها می‌توانند در پیش‌برد بهتر امور از جمله رشد و پیشرفت اقتصادی راه‌گشا باشند. مشکل زمانی ظهور می‌کند که میل حداکثری برای هدایت کلیت علوم انسانی به درآمدزایی و پول‌سازی شکل می‌گیرد. در این جاست که مصرف‌کنندگان پژوهش‌های علوم انسانی به گروه اول محدود شده و ممکن است در رفع نیازهای دو گروه دیگر محدودیت ایجاد شود.

چنان‌که بخواهیم آثار منفی تجاری‌سازی و مشتری‌گرایی در محتوای پژوهش‌های علوم انسانی را مختصراً بیان کنیم، به‌نظر می‌رسد دو مفهوم در این زمینه گویا هستند: سطحی‌گرایی و قدرت‌گرایی. سطحی‌شدن پژوهش‌های علوم انسانی ضرورتاً به معنی بی‌ارزشی یا بی‌فایده‌گی آنها نیست. این پژوهش‌ها عموماً براساس نیازهایی تعریف شده‌اند که ممکن است از نگاه متقاضیان آنها بسیار مهم قلمداد شوند. مسئله اساسی این است که با هدایت بخش مهمی از استعدادهای فکری به تفکر و پژوهش در امور سطحی امکان محدودتری برای پرداختن به مسائل بنیادی و عمیق علوم انسانی باقی می‌ماند. انسان و جامعه موضوعات اساسی علوم انسانی هستند. پیچیدگی و چندلایگی این دو مفهوم برای متفکران علوم انسانی واقعیتی مسلم به حساب می‌آید. تنوع و بعضاً تعارض آرا و اندیشه‌های متفکران گواه روشنی در این زمینه است. جهان‌های اجتماعی ابعاد و لایه‌های مختلفی دارند. تنوع اشکال تئوری‌پردازی اجتماعی از پیچیدگی جهان‌های اجتماعی حکایت دارد (Scott 2011). اگر فهم و تغییر را دغدغه اصلی علوم انسانی بدانیم، این هدف فقط با مطالعه و پژوهش عمیق حاصل می‌شود؛ مطالعه و پژوهشی که روی باورها و

ارزش‌های بنیادین انسان‌ها و جوامع تمرکز دارد. در نتیجه این‌گونه پژوهش‌هاست که امکان گذر از یک جهان اجتماعی به جهان‌های متفاوت فراهم می‌شود.

ویژگی پژوهش‌های سطحی این است که به‌جای لایه‌های عمیق و نسبتاً پنهان انسان و جامعه به لایه‌های بیرونی یا سطحی آن‌ها می‌پردازند. تغییراتی که در این‌گونه پژوهش‌ها مدنظر است به مسائل درونی جهان‌های اجتماعی محدود است. این‌که چگونه می‌توان به رشد اقتصادی مطلوب رسید، چگونه می‌توان رشد جمعیت را در سطح مطلوبی کنترل کرد، چگونه نزاع میان دو گروه سیاسی رقیب را متوقف کرد، چگونه برای یک سیستم سیاسی ثبات برقرار کرد، چگونه از نزاع بین دو ملت جلوگیری به‌عمل آورد، و سؤال‌هایی از این دست غالباً به لایه‌های بیرونی جهان‌های اجتماعی مربوط می‌شوند. وضع موجود را به‌مثابه وضع مطلوب تلقی کرده و برای حفاظت از آن تلاش می‌کنند. در نتیجه، پژوهش‌علوم انسانی با نوعی سطحی‌گرایی و رکود مواجه می‌گردد. در این‌گونه پژوهش‌ها، علوم انسانی محکوم به حرکت در همان مسیری است که برای علوم طبیعی و فنی تعریف شده است.

مهم‌ترین مشخصه‌ای که پژوهش‌های کاربردی را در مقایسه با پژوهش‌های بنیادی جذاب‌تر می‌کند امکان کاربست و درآمدزایی در مدت‌زمان کوتاه است. این نوع پژوهش‌ها درباره توسعه قلمروی شناختی انسان و امکان تغییرات اجتماعی عمیق دغدغه چندانی نداشته و اساساً بر رفع نیازهای کوتاه‌مدت، به‌نحوی که مطلوب سازمان‌ها و شرکت‌هاست، تمرکز دارند. از آن‌جاکه پژوهش برای رسیدگی به مسئله‌ای خاص در محدوده زمانی کوتاه انجام می‌شود، خروجی آن پس از طی دوره زمانی مسئله اهمیت خود را از دست می‌دهد. این درحالی است که خروجی پژوهش بنیادی برای مدت طولانی قابل استفاده است. زمانی که سیاست‌گذار دولت منابع پژوهشی را به‌سمت پژوهش‌های کاربردی هدایت کرده و از نیازهای شناختی و اجتماعی بلندمدت غفلت می‌کند، این انتظار وجود دارد که در محتوای پژوهش‌های انجام‌شده نوعی سطحی‌گرایی ایجاد شود و جایگاه پژوهش‌های عمیق و بنیادی تنزل یابد.

اثر محتوایی دیگری که انتظار می‌رود از ایده تجاری‌سازی و درآمدزایی در علوم انسانی ایجاد شود قدرت‌گرایی یا تبعیت دانش از قدرت است. قدرت سیاسی یکی از بزرگ‌ترین متقاضیان دانش مشروعیت‌بخش است. قدرت به مفهوم فوکویی، آن‌که در رابطه انسان‌های آزاد جریان دارد، به‌منظور تحمل‌پذیرکردن خود همواره میل به پنهان‌سازی چهره‌اش دارد. موفقیت قدرت در تحمل‌پذیرسازی خود با توانایی‌اش در پنهان‌سازی سازوکارهای اعمال



قدرت رابطه مستقیم دارد. دانش و عقلانیت یکی از مهم‌ترین ابزارهای پنهان‌سازی قدرت است. قدرت همواره میل دارد دانش و عقلانیت مناسب خود ایجاد کند و در سایه آن به مشروعیت موردنیازش دست یابد. قدرت هنگامی مشروعیت می‌یابد که فرمان و اطاعت را با حق و حقانیت توأم کند. بین قدرت و دانش نوعی رابطه هم‌بستگی و دیالکتیکی جریان دارد که در نتیجه آن قدرت با دانشی که ایجاد می‌کند به قوانین و نظم تاریخی‌اش مشروعیت و ثبات می‌بخشد (فیرحی ۱۳۷۸: ۲۰-۲۱).

نکته فوق بر این مفروضه اتکا دارد که علوم انسانی تحت‌تأثیر ایدئولوژی و ارزش‌گذاری خالقان آن قرار دارد. علوم انسانی ضمن این‌که به توصیف، تبیین، و پیش‌بینی کنش‌های انسانی و تحولات اجتماعی می‌پردازد، فارغ از ارزیابی‌ها و قضاوت‌های تجویزی نیست. علم، چه در دوره سنت، که در خدمت شناخت حقیقت قلمداد می‌شد، و چه در دوره مدرن، که در خدمت اهداف دنیوی انسان قرار گرفت، رها از ارزش‌ها و منافع عالمان نبوده است. حتی در نگاه پوزیتیویستی به علم، که «بی‌طرفی و استقلال از ارزش» به‌عنوان یک رکن متمایزکننده علم از غیرعلم تلقی می‌شود، نهایتاً نوعی داوری ارزش‌گذارانه وجود دارد که برای مخاطبانش جنبه توصیه‌ای دارد. در چنین وضعیتی، قدرت می‌تواند در کنترل و هدایت جهت‌گیری تجویزی علم نقش کلیدی بازی کند.

علوم انسانی تاکنون در هدایت جامعه بشری به سمت دموکراسی، عدالت سیاسی، و بهبود کیفیت زندگی نقش اساسی بازی کرده است. متفکران علوم انسانی با تولید اندیشه‌های دموکراتیک و آموزش و ترویج آن‌ها در میان شهروندان راه دست‌یابی به حکم‌رانی خوب و دموکراتیک را تسهیل می‌کنند. ترویج تفکر انتقادی، ترویج پرهیز از روابط و وفاداری‌های غیردموکراتیک، و معرفی چهارچوب‌های جدید برای اندیشیدن و زندگی از جمله سازوکارهایی هستند که از طریق آن‌ها علوم انسانی به توسعه دموکراسی در سطوح ملی و جهانی کمک می‌کند. علوم انسانی می‌تواند مروج این پیام باشد که می‌شود از آموزش و پژوهش به‌جای دست‌یابی به سود حداکثری برای دست‌یابی به اشکال دموکراتیک شهروندی و زندگی اجتماعی بهره برد (Nussbaum 2010). بنابراین، درحالی‌که جوامع برای نقد قدرت نیاز به علوم انسانی دارند، گرایش علوم انسانی به درآمدسازی و نقدشوندگی سریع می‌تواند برعکس به پرستش قدرت و تقدیس وضع موجود منتهی شود.

در ایران، درخواست کاربردی‌سازی و تجاری‌سازی علوم انسانی عمدتاً از سوی دو گروه موردتأکید قرار گرفته است. گروه اول دانشگاهیان و مدیران تکنوکراتی هستند که

اساساً علم را در خدمت تحصیل ثروت می‌دانند و بر وجه کاربردی و تکنولوژیک علوم از جمله علوم انسانی تأکید دارند. این طیف، که عمدتاً سابقه تحصیل در رشته‌های تحصیلی فنی را دارند، جهان اطراف خود را بیش‌تر با وجه اقتصادی ارزیابی می‌کنند و برآن‌اند که هر یک از شاخه‌های مختلف علوم بایستی به‌نحوی در تقسیم کار جاری و فرایند تولید و عرضه کالاها و خدمات مشارکت داشته باشند. درکنار آن‌ها، طیف دیگری هم وجود دارند که با انگیزه متفاوت بر کاربردی‌سازی علوم انسانی تأکید دارند. این طیف، که از افراد و گروه‌های نزدیک به قدرت سیاسی تشکیل شده است، عمدتاً از این جهت نگران است که توسعه آزادانه یا کنترل‌نشده علوم انسانی موجب تهدید مشروعیت نظام سیاسی شود. یک ویژگی علوم انسانی، که برای این طیف اسباب نگرانی شده، جهت‌گیری انتقادی و تحول‌ساز موجود در آن است که در صورت گسترش می‌تواند به معضلی جدی برای ثبات سیاسی تبدیل شود. عده‌ای از افراد متعلق به این طیف دیدگاه رادیکال‌تری درباره علوم انسانی دارند که براساس آن، بایستی آموزش و پژوهش در هر موضوعی که به‌نحوی موجب شبهه در مبانی فکری نظام سیاسی شود منع گردد. بومی‌سازی علوم انسانی به این معناست که آموزش و پژوهش این علوم در چهارچوب مبانی فکری نظام سیاسی سامان‌دهی شود. در صورتی که علوم انسانی در خدمت نیازها و اهداف نظام سیاسی قرار گرفت، ارزش کاربردی پیدا خواهد کرد، درغیراین صورت، سزاوار توجه و توسعه نیست. اثر محتوایی این تفکر بر آموزش و پژوهش علوم انسانی قابل‌پیش‌بینی است. از آن‌جاکه این تفکر علوم انسانی را در خدمت قدرت سیاسی قلمداد می‌کند، مایل است تا آن‌جاکه میسر است محصولات علوم انسانی را از افکار و باورهای انتقادی پالایش کند.

## ۷. نتیجه‌گیری

در این مقاله، تلاش شد واقعیت رشد و گسترش باورهای نئولیبرال در اقتصاد ایران و سپس تأثیر آن در علوم انسانی در این کشور موردبررسی قرار گیرد. اگرچه اقتصاد ایران طی دهه‌های پس از پایان جنگ هشت‌ساله را نمی‌توان یک اقتصاد نئولیبرال‌شده به مفهوم کامل آن دانست، می‌توان تأکید داشت که سیاست‌گذاران اقتصادی در این دوره به سیاست‌های نئولیبرال از جمله تعدیل ساختاری و خصوصی‌سازی گرایش ملموسی پیدا کردند و خواسته یا ناخواسته اقتصاد ایران را ولو در شکل ناقص به این مسیر سوق دادند. اگرچه اقتصاد ایران پس از پایان کار دولت سازندگی از فضای نئولیبرالی فاصله گرفت، از آن زمان تاکنون

سیاست‌گذاران کشور چندین بار برای سامان‌دهی به اوضاع یا نجات از آشفتگی اقتصادی به سیاست‌های نئولیبرال گرایش یافته‌اند. اجرای این سیاست‌ها به رشد اقتصادی کشور کمک کرد، اما این رشد با مسائلی همراه بوده که از زوایای مختلف بر جامعه ایران اثر گذاشته است. تدریجاً، طبقه اجتماعی قدرت‌مندی شکل گرفت که نمایان‌گر تشدید نابرابری در کشور بوده است.

بخشی از آثار گرایش اقتصاد ایران به نئولیبرالیسم در حوزه آموزش و پژوهش قابل بررسی است که در این نوشته مشخصاً روی آموزش و پژوهش علوم انسانی تمرکز شده است. اجرای سیاست‌های نئولیبرالی در ایران در خصوص شدن یا پولی شدن آموزش، چه در مرحله آموزش و پرورش و چه آموزش عالی، طی دهه‌های اخیر نقش مهمی داشته است. دولت کوشیده مسئولیت خدمات اجتماعی در حوزه آموزش را حتی الامکان به بخش خصوصی واگذار کند. آسیب این سیاست بیش‌تر در حوزه آموزش و پرورش محسوس بوده است. با گسترش این باور، که علوم انسانی اولویت نظام آموزشی کشور نیست، گرایش دانش‌آموزان به علوم انسانی به‌ویژه رشته‌های فاقد فرصت شغلی مناسب محدودتر شد. این مسئله متعاقباً در سطح آموزش عالی هم پدیدار شد. این تفکر، که منابع و امکانات آموزشی کشور بایستی در خدمت تولید ثروت و فرصت اشتغال قرار بگیرند، چالش بزرگی را در برابر رشد وجوه انتقادی علوم انسانی قرار داد.

بخش پژوهش علوم انسانی به‌نحو دیگری تحت‌تأثیر سیاست‌های نئولیبرالی قرار گرفت. محققان علوم انسانی معمولاً در برابر این انتقاد قرار داشته‌اند که به بودجه دولتی عادت کرده‌اند و انگیزه‌ای برای کارهای پژوهشی درآمدساز ندارند. دولت ضمن تشویق وزارت علوم به اتخاذ استراتژی‌های مؤثر در جهت کاربردی‌سازی و تجاری‌سازی پژوهش‌های آکادمیک به‌ویژه در حوزه علوم انسانی از ظرفیت سازمان‌های دیگر هم در این جهت بهره گرفت. وزارت علوم در تنظیم سیاست‌های کلان خویش، از جمله در موضوع رتبه‌بندی دانشگاه‌ها و مؤسسات پژوهشی و شرایط ترفیع و ارتقای مرتبه محققان دانشگاهی، به‌نحوی عمل کرده که کارهای پژوهشی درآمدساز تشویق و پژوهش‌های فاقد ارزش بازاری با محدودیت مواجه شده‌اند. مجموعاً، سیاست‌های دولت برای تشویق دانشگاهیان به پژوهش‌های درآمدساز به‌سمتی هدایت شده که برای محققان فعال در علوم انسانی، خصوصاً آن‌هایی که روی موضوعات بنیادی تمرکز دارند، موجب احساس تبعیض بوده است.

در نتیجه شرایط فوق‌الذکر، در خروجی‌های پژوهشی علوم انسانی نوعی سطحی‌گرایی و وابستگی به قدرت سیاسی وجود داشته است. علوم انسانی، که می‌تواند با توسعه‌اش به نقد وضع موجود بپردازد، راه‌های بدیل زندگی اجتماعی را معرفی کند، به آگاه‌سازی و تربیت شهروندان همت گمارد، و نهایتاً جامعه را به آینده‌ای بهتر هدایت کند، مشابه بنگاهی عمل می‌کند که کیفیت محصولاتش را بسته به سلیقه و تقاضای مشتریان خویش تغییر می‌دهد. سیاست‌های نئولیبرال در آغاز معمولاً با یک انگیزه توجیه می‌شوند و آن عبارت است از کاهش هزینه‌ها و بار مسئولیت دولت. اما در عمل زنجیره‌ای از آثار و تبعات را به دنبال دارد که یکی از خروجی‌های آن تضعیف استقلال دانشگاهیان فعال در حوزه علوم انسانی است. موضوع گرایش قدرت سیاسی به استفاده از دانش و دانشگاه برای مقاصد سیاسی واقعیتی است که در ممالک مختلف از جمله ایران وجود داشته است. به نظر می‌رسد گرایش دولت به نئولیبرالیسم در ایران طی سه دهه اخیر وابستگی علوم انسانی به قدرت سیاسی را تسهیل کرده است. تردیدی نیست که کاربردی‌سازی و تجاری‌سازی دانش می‌تواند به رشد و توسعه کشور و افزایش درآمد دانشگاه‌ها کمک بسیاری کند، اما این سیاست در حوزه علوم انسانی به ظرافت و احتیاط بسیاری نیاز دارد، چراکه اساساً کارکرد علوم انسانی چندوجهی است. تأکید حداکثری به درآمدزایی موجب افت خلاقیت، محافظه‌کاری، و انحراف کارکردی در علوم انسانی می‌شود.

## پی‌نوشت

۱. این مقاله از طرح اعتلای علوم انسانی در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی استخراج شده است.

## کتاب‌نامه

خبرگزاری ایسنا (۲۸ خرداد ۱۳۹۲)، «نتایج قطعی رتبه‌بندی واحدهای پژوهشی کشور»، ایسنا، اخذشده در ۲۳ بهمن ۱۳۹۸، بازیابی در: <[www.isna.ir/news/92032817168](http://www.isna.ir/news/92032817168)>.

دژپسند، فرهاد و حمیدرضا رئوفی (۱۳۸۷)، *اقتصاد ایران در دوران جنگ تحمیلی*، تهران: مرکز اسناد دفاع مقدس.

رشیدی، علی (۱۳۷۷)، *اقتصاد مردم‌سالار: بستر رشد جامعه مدنی*، تهران: آوای نور.

## تأثیر سیاست‌های نئولیبرال بر کارکرد علوم انسانی در ایران (عبداله قنبرلو) ۱۸۳

طاهری، عبدالحسین و مسعود شمس‌بخش (۱۳۹۵)، *آیین‌نامه ارتقای مرتبه اعضای هیئت علمی آموزشی و پژوهشی و فناوری، به‌انضمام شیوه‌نامه اجرایی، دستورالعمل طرز تشکیل هیئت ممیزه مؤسسه، دستورالعمل هیئت نظارت بر عملکرد هیئت ممیزه مؤسسه و آیین‌نامه استخدامی اعضای هیئت علمی، تهران: دانشگاه پیام‌نور.*

فیرحی، داوود (۱۳۷۸)، *قدرت، دانش، و مشروعیت در اسلام (دوره میانه)*، تهران: نی.

*قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.*

قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۵)، *اقتصاد سیاسی بین‌الملل: نظریه‌ها، مسائل، تحولات*، تهران: مطالعات راه‌بردی.

مالجو، محمد (۱۳۸۶)، «اقتصاد سیاسی ظهور دولت نهم»، فصل‌نامه گفت‌وگو، ش ۴۹.

مؤمنی، فرشاد (۱۳۸۶)، *اقتصاد ایران در دوران تعدیل ساختاری*، تهران: نقش‌ونگار.

مؤمنی، فرشاد (۱۳۹۴)، *دیدهبانی اقتصاد ایران: اقتصاد سیاسی توسعه در ایران امروز*، تهران: نقش‌ونگار.

مؤمنی، فرشاد (۱۳۷۵)، «نگرشی کلی به مدیریت اقتصادی کشور در دوران جنگ تحمیلی»، *نامه مفید*، ش ۷.

مهدی‌نژاد نوری، محمد (۱۳۹۶)، «بررسی وضعیت حکم‌رانی پژوهش در علوم انسانی ایران، ۲» *بردار*، مصاحبه اخذشده در ۱۵ بهمن ۱۳۹۸، بازیابی در: <http://bordar-ensani.ir>.

نیلی، مسعود (۱۳۷۷)، «تحلیل عملکرد سیاست‌های تعدیل ساختاری»، *اقتصاد ایران*، تهران: مؤسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه.

نیلی، مسعود (۱۳۸۶)، «تاریخ تحولات سازمان برنامه و بودجه در گفت‌وگو با دکتر مسعود نیلی»، *بخش دوم، روزنامه سرمایه*، ش ۵۳۰.

وزارت علوم، تحقیقات، و فناوری (۱۳۹۲)، «نتایج ارزیابی عملکرد پژوهش و فناوری: دانشگاه‌ها، واحدهای پژوهشی، و پارک‌های علم و فناوری وابسته به وزارت علوم، تحقیقات، و فناوری»، معاونت پژوهش و فناوری وزارت علوم، تحقیقات، و فناوری، با همکاری مرکز نظارت و ارزیابی و دبیرخانه شورای عالی علوم، تحقیقات، و فناوری، اخذشده در ۱۱ بهمن ۱۳۹۸، بازیابی در: <https://cisc.msrt.ir/file/download/news/2.pdf>.

هادی زنوز، بهروز (۱۳۹۲)، *تمرکززدایی اقتصادی؛ خصوصی‌سازی در ایران بعد از انقلاب اسلامی*، تدوین جواد اطاعت و دیگران، *میانی توسعه در ایران*، تهران: علم.

هاشمی، سیدضیاء (۱۳۹۶)، «علوم انسانی و علوم پایه حاشیه‌نشین شدند؛ تشریح چالش‌های پیش‌روی آموزش عالی»، *خبرگزاری دانشجو، سخن‌رانی اخذشده در ۳۰ مهر ۱۳۹۸*، بازیابی در: <https://snn.ir/fa/news/634069>.

- Abrams, S. E. (2016), *Education and the Commercial Mindset*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Asefi, Soheil (2013), "A New Phase of Neoliberalism in Iran", *MR Online*, Retrieved June 5, 2019, Available at: <<https://mronline.org/2013/10/31/asefi311013-html/>>.
- Belfield, C. R. and H. M. Levin (2002), *Education Privatization: Causes, Consequences, and Planning Implications*, Paris: UNESCO, International Institute for Educational Planning.
- Mercelis, J., G. Galvez-Behar, and A. Guagnini (2017), "Commercializing Science: Nineteenth and Twentieth-Century Academic Scientists as Consultants, Patentees, and Entrepreneurs", *History and Technology*, vol. 33, no. 1, Retrieved April 9, 2019, Available at: <<https://www.tandfonline.com/doi/full/10.1080/07341512.2017.1342308>>.
- Nussbaum, M. C. (2010), *Not for Profit: Why Democracy Needs the Humanities*, Princeton and Oxford: Princeton University Press.
- Povey, T. (2016), "The Impact of Sanctions and Neo-Liberalism on Women's Organising in Iran", *Social Sciences*, An Open Access Journal from MDPI, vol. 5, no. 3.
- Readings, B. (1996), *The University in Ruins*, Cambridge: Harvard University Press.
- Rizvi, F. (2016), "Privatization in Education: Trends and Consequences", *Education, Research and Foresight Working Papers*, Paris: UNESCO, Retrieved September 20, 2019, Available at: <<https://unesdoc.unesco.org/ark:/48223/pf0000246485>>.
- Scott, J. (2011), *Conceptualising the Social World: Principles of Sociological Analysis*, Cambridge: Cambridge University Press.